

چرا انسانها شورش می کنند

مقدمه:

توجه به سطح خرد تحلیل، ویژگی های شخصیتی فرد و تأکید بر وضعیت روحی و ذهنی کنشگران زمینه مناسبی را برای طرح نظریه های روان شناختی در مورد حوزه های مختلف رفتار جمعی از قبل از انقلاب، خشونت و جنبش اجتماعی فراهم کرد. فرض اصلی و اساسی مطالعات روان شناسانه این است که انسانها دارای خواسته ها و نیازهای اساسی اند و اگر این خواسته ها و نیازها سرکوب یا ناکام بماند به پیدایش احساس خشونت و پرخاشگری می انجامد، عنصر اصلی و رفتار انقلابی همین پرخاشگری است. لذا انقلاب را محصول تحول فرایند ذهنی افراد می دانند و با تمرکز بر تحولات ذهنی افراد مبنای بررسی های خود را بر نظریه های ناکامی - پرخاشگری گذارده و بر طبق این نظریه معتقدند چنانچه در راه حصول افراد به اهداف مانعی ایجاد شود محصول طبیعی این وضع ایجاد ناکامی و نارضایتی در آنهاست. کتاب «ته رابرت گر» تحت عنوان چرا انسانها شورش می کنند؟ در واقع شکل بسیار دقیق و جدیدی از نظریه ناکامی - سرخوردگی است. گر با رویکرد روان شناسانه به مبحث خشونت جمعی و سیاسی می کوشد تا علل بروز خشونت را تعیین کند. بدین منظور وی با نظریه خود که معروف به محرومیت نسبی است می کوشد ابتدا به چگونگی ایجاد محرومیت نسبی (منبع نارضایتی) در افراد اشاره کرد و سپس نشان

دهد که چگونه این وضعیت ذهنی - روانی تحت تأثیر متغیرهای اجتماعی از حالت ذهنی خارج شده و در شکل خشونت سیاسی (وضعیت عینی) نمایان می‌گردد. وی در نظریه محرومیت نسبی بر این باور است که چنانچه در راه دستیابی افراد به اهداف و خواسته‌هایشان مانعی ایجاد شود آنان دچار محرومیت نسبی شده و نتیجه طبیعی و زیستی این وضع آسیب رساندن به منبع محرومیت است بدین ترتیب محرومیت نسبی نتیجه تفاوت درک شده میان انتظارات ارزشی (خواسته‌ها) و توانایی‌های ارزشی (داشته‌ها) افراد است. کتاب دارای یک مقدمه و ده فصل در ۵۳۴ صفحه می‌باشد که ابتدا مروری بر محتوای فصول و سپس نقدی بر مطالب مطروحه ارائه می‌گردد.

فصل اول

این فصل «تبیین خشونت سیاسی» آمده است و به تبیین‌های مربوط به خشونت سیاسی پرداخته و آنها را مورد بررسی قرار داده. به زعم نویسنده خشونت سیاسی به تمامی حملات جمعی اطلاق می‌شود که در درون یک اجتماع سیاسی علیه رژیم سیاسی - بازیگران آن - شامل گروه‌های سیاسی رقیب و صاحب منصب یا سیاست‌های آنها صورت می‌گیرد. این مفهوم مجموعه حوادثی را به تصویر می‌کشد که ویژگی مشترک آنها کاربرد واقعی یا تهدید آمیز خشونت است که شامل جنگ‌های چریکی، کودتا، شورش و انقلاب می‌گردد. گر انقلاب را یک دگرگونی سیاسی - اجتماعی ریشه‌ای می‌داند که از طریق خشونت به نتیجه میرسد وی سپس به تعاریف کلی سه شکل از خشونت سیاسی از قبیل ۱- آشوب ۲- توطئه ۳- جنگ درون کشوری می‌پردازد.

احتمال آشوب در جایی به حداکثر می‌رسد که :

- (۱) محرومیت نسبی و به تبع آن ناکامی وجود داشته باشد که گستره آن توده ها محدود بوده. اما در میان نخبگان غایب باشد.
 - (۲) برداشت محرومیت تنها به ارزش های اندکی تسری یافته باشد.
 - (۳) رژیم توازن مسلط حمایت/ کنترل قهرآمیز را در اختیار داشته باشد و مخالفان در مناطقی که تحت رژیم قرار دارد استقرار داشته باشند.
 - (۴) مخالفان دارای حمایت نهادی اندک و میزان اندکی از کنترل قهرآمیز باشند و بویژه فاقد پایگاهی باشند که در درون آن بتوانند از حمله رژیم در امان بمانند.
- و توطئه بیشتر در جاهایی امکان پذیر است که :

- (۱) محرومیت نسبی در میان توده ها اندک و ملایم اما در میان نخبگان بالا باشد.
 - (۲) محرومیت نخبگان دامنه ای از ارزشها و مخصوصاً نارضایتی در خصوص ارزشهای قدرتی را در بر می گیرد.
 - (۳) رژیم توازن حمایت نهادی و کنترل قهرآمیز را در اختیار داشته باشد.
 - (۴) مخالفان به عنوان افرادی نخبه بتوانند سازمانهای مستحکم و در هم تنیده ای را به وجود آورند که به صورت پایگاهی برای فعالیتهای پایدار درآید.
- و آشوب درون کشوری بیشتر احتمال وقوع آن هنگامی است که :

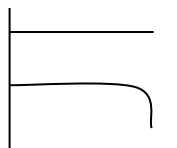
- (۱) محرومیت نسبی در میان نخبگان بیشتر باشد .
- (۲) این محرومیت دامنه وسیعی از ارزشها را در بر می گیرد.
- (۳) مخالفان به دنبال دوره ای از آشوب و توطئه سطوحی از حمایت نهادی و کنترل قهر آمیز را به وجود آورده و به سطح حمایت نهادی و کنترل قهرآمیز نزدیک شده باشند.
- (۴) مخالفان در مناطقی خارج از کنترل نیروهای مسلح رژیم تمرکز یافته باشند.

حجم خشونت های سیاسی در یک نظام و اشکال آن به نظر نویسنده تا حدی دامنه و شدت نارضایتی را تعیین می کند. در صورتی که رژیم و مخالفان از کنترل تقریباً برابری بر نیروهای اجبار برخوردار باشند و میزان حمایت نهادی در جامعه برای هر دو یکسان و نسبتاً زیاد باشد حجم خشونت سیاسی افزایش می یابد و احتمال وقوع جنگ درون کشوری در بالاترین حد است.

فصل دوم

در این فصل به محرومیت نسبی به عنوان انگیزه خشونت می پردازد وی ابتدا تعریفی از محرومیت نسبی به شرح زیر ارائه می دهد. محرومیت نسبی به برداشت دیگران از وجود اختلاف میان انتظارات ارزشی و توانایی های ارزشی شان اطلاق می گردد. انتظارات ارزشی کالاها و شرایطی از زندگی است که مردم خود را مستحق آنها می دانند و توانایی های ارزشی کالاها و شرایطی اند که آنها فکر می کنند عقلاً توانایی کسب حفظ آنها را دارند. محرومیت نسبی زمانی است که بین انتظارات ارزشی افراد با توانایی های ارزشی آنها اختلاف آشکاری وجود داشته باشد.

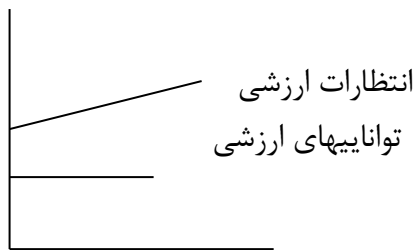
۱- محرومیت نزولی (Decermental) یعنی ثابت ماندن نسبی انتظارات ارزشی و فرض زوال توانایی های ارزشی.



انتظارات ارزشی
توانایی های ارزشی

به نظر گر انسانها در چنین اوضاع و احوالی به دلیل از دست دادن آنچه که زمانی داشته اند ا فکر می کردند می توانند داشته باشند خشمگین اند و با مراجعه به وضعیت خود در گذشته احساس محرومیت نسبی می کنند.

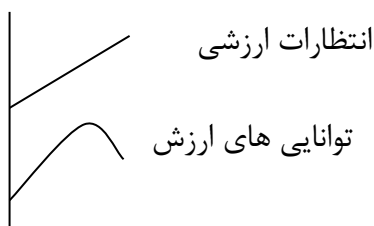
۲- محرومیت نسبی از بلند پروازی (Aspirational) یعنی ثبات نسبی توانایی ها و افزایش شدید انتظارات.



توانایی های ارزشی

در اینجا خشم انسانها به دلیل آن است که احساس می کنند فاقد ابزارهایی برای نیل به توقعات جدید یا تشدید یافته ها هستند.

۳- محرومیت صعودی یا پیش رونده (Progressive) یعنی افزایش اساسی و همزمان در انتظارات و کاهش در توانایی ها



مطابق این الگو بیشترین احتمال وقوع انقلابها هنگامی است که پس از یک دوره طولانی از توسعه عینی اقتصادی اجتماعی ، دوره ای کوتاه از بازگشت شدید حاصل آید.

فصل سوم

در این فصل شدت و گستره محرومیت نسبی را مورد بررسی قرار می دهد. گر معتقد است است شدت محرومیت نسبی متغیری روانی - فرهنگی است - واحد اصلی تجزیه و تحلیل فرد است و شدت خشم متعاقب آن، در یک جمع ، مجموع یا متوسط خشمی است که اعضاء آن حس می کنند و گستره محرومیت نسبی متغیری اجتماعی است واحد تجزیه و تحلیل جمع است که عبارت است از میزان شیوع آن در میان اعضای یک جمع با توجه به هر طبقه از ارزشها که برخی از محرومیت ها ویژگی برخی از اعضا تمامی گروه ها هستند.

شدت محرومیت نسبی تحت تأثیر میزان متوسط اختلاف درک شده میان انتظارات ارزشی و توانایی های ارزشی قرار دارد و هر گونه افزایش در سطح متوسط انتظارات ارزشی در یک جمع بدون افزایش توانایی های ارزشی به موازات آن ، شدت محرومیت نسبی را افزایش می دهد و شدت محرومیت نسبی به عنوان متغیری روانی در نظر گرفته می شود و عوامل تعیین کننده آن :

(۱) میزان تفاوت درک شده میان انتظارات و توانایی های ارزشی

(۲) اهمیت ارزش های مورد نظر

(۳) تعداد راه های خروج به جای ستیزه جویی

(۴) تعداد رضایتمندی های جبران کننده

(۵) مقیاس زمانی ای که طی آن محرومیت تجربه شده است.

(۶) مؤثر بودن ستیزه جویی در ارتقا دادن توانایی های ارزشی در کوتاه مدت و میان مدت

دومین مجموعه عوامل تعیین کننده شناسایی شده توسط گر به عوامل تعیین کننده میزان تبدیل شدن پتانسیل خشونت به پتانسیل خشونت سیاسی مربوط می شود که تابعی از دو عامل روان شناسانه است.

الف) توجیهات هنجاری و فایده گرایانه خشونت سیاسی (کنشگران تا چه میزان دستیابی به اهداف خود را از طریق خشونت امکان پذیر می دانند) که این تابعی از شش عامل است.

(۱) میزان به هنجار بودن انواع خشونت جمعی در جامعه (هر قدر که مردم بیشتر بدین امر توسل جویند احتمال بیشتری خواهد داشت که کشیده شدن آنها به عرصه سیاسی مورد پذیرش قرار گیرد).

(۲) میزان وجود سنت خاصی در باب خشونت سیاسی (وجود چنین سنتی به لحاظ روانی مانع گسترش خشونت می شود و فقدان آن بدین معناست که در سطح داخلی مجازاتی برای خشونت ورزی وجود ندارد یا اندک است).

(۳) ماهیت شیوه های مسلط جامعه پذیری [اینکه آیا این شیوه ها با ابزار درون کیفر به مقابله با مسئله ستیزه جویی می پردازند یا با ابزار برون کیفر، که مورد نخست باعث می شود که ستیزه جویی به سمت خود شخص نشانه گیری شود و مورد دوم موجب می شود که آماج های بیرونی از جمله رژیم را هدف قرار دهد].

(۴) مشروعیت رژیم [در جایی که مردم پیوند مستحکمی با رژیم داشته باشند احتمال خشونت کمتر از هنگامی است که این پیوند ضعیف باشد یا اصلاً وجود نداشته باشد].

(۵) جاذبه های انقلابی [اینکه جنبش های سیاسی تا چه میزان توانسته اند کنشگران را متقاعد سازد که منبع ناکامی های آنها در نظام سیاسی نهفته است و تا چه میزان در بوجود آوردن توجیهی هنجاری برای خشونت علیه آن نظام موفق بوده اند].

۶) شدت توجیه فایده مندانه برای خشونت [هر قدر خشونت مؤثرتر باشد احتمال بیشتری وجود دارد توجه هنجاری برای آن یافت شود] و دو عنصر تعیین کننده توجیهات فایده مندانه بر می شمارد:

الف) هر قدر توجیه هنجاری بیشتر برای خشونت وجود داشته باشد شانس بیشتری وجود خواهد داشت که این خشونت مؤثر انگاشته شود.

ب) کارآمدی پیشین رژیم در پرداختن به مسئله محرومیت (اگر رژیم قبلاً خود را در سازگار شدن نشان داده شد، ستیزه جویی در کوتاه مدت به حال تعلیق در می آید تا اجازه یابد تعدیل هایی در سیاست ها یا پرسنل صورت گیرد، اگر رژیم سرسختی نشان داده باشد کنشگران به دنبال منافی آنی از خشونت می گردند.

ب) گستره توجیهات در میان مردم

هر قدر سطوح تاریخی خشونت سیاسی بالاتر باشد - میزان مشروعیت رژیم کمتر و هر قدر موفقیت گروه ها در زمان های گذشته در کسب دستاورد از خشونت سیاسی بیشتر توانایی رژیم در کسب فائق آمدن بر محرومیت نیز کمتر و هر قدر نسبت منابع مروج نهادهای خشونت بیشتر لذا سطح خشونت سیاسی بالاتر خواهد بود.

حجم خشونت سیاسی تابع دو عامل (۱) حمایت نهادی (۲) کنترل سرکوبگرانه

در جایی که رژیم دارای توازن حمایت و کنترل است، سطح خشونت سیاسی پایین خواهد بود و ه هنگامی که مخالفان بتوانند سهم بالاتری از حمایت و کنترل را بدست آورند حداکثر خشونت سیاسی اتفاق می افتد یک رابطه خطی میان آنان وجود دارد.

<u>حمایت</u>	<u>حمایت</u>
اجبار مخالفان	اجبار رژیم

البته این رابطه منحنی دار بین مقدار سرکوب رژیم و میزان خشونت سیاسی از سوی مردم در جامعه است یعنی سرکوب رژیم هر چه بیشتر میزان خشونت مردم بیشتر می شود ولی سرکوب اگر خیلی زیاد شود ممکن است میزان خشونت مردم کمتر شود.

فصل چهارم

این فصل با عنوان ریشه های اجتماعی محرومیت: منابع انتظارات فزاینده اختصاص یافته . به نظر گر تأثیرات نمایشی یا سرایتی از قبیل روبه رو شدن با شیوه های جدید زندگی ایدئولوژی های جدید دستاوردهای ارزشی، گروه های مرجع تحت عنوان منابع انتظارات فزاینده محسوب می گردند.

به تعبیر نویسندگان میزانی از محرومیت نسبی پیش شرط تحقق تأثیر سرایتی است تأثیر سرایتی گاه ناشی از طرح ایدئولوژی های جدید قلمداد می شود اما عامل تسریع کننده لازم این است که فرد باید پیش از آنکه مستعد پذیرش ایدئولوژی انقلابی شود به طور ذهنی از فقر خود آگاه گردد. منبع مهم دیگر انتظارات فزاینده دستاوردهای ارزشی گروه های مرجع است به عبارتی تأثیر سرایتی روبه بالای یک گروه اجتماعی بر افزایش انتظارات گروه های دیگر است.

فصل پنجم

در این فصل نویسندگان به عناصر تعیین کننده توانایی های ارزشی به عنوان خاستگاه های اجتماعی محرومیت می پردازد.

به اعتقاد نویسندگان اگر انسانها بر این باور باشند که ذخایر ارزشی قابل دسترسی در جامعه شان محدود است و قابلیت گسترش ندارند ممکن است توانایی های ارزشی خود را ایستا تلقی نمایند .

به عبارتی توانایی های ارزشی به شدت تحت تأثیر برداشت از انعطاف ناپذیری ذخایر ارزشی در یک جامعه قرار دارد. هر گاه کالاها یا شرایط ارزشی انعطاف ناپذیر باشد و یا چنین تلقی شود که هر گروهی که خواستار بهبود موقعیت خود باشد موقعیت ارزشی دیگر گروه ها را مورد تهدید قرار می دهد و هنگامی که مردم چنین نگرش های درباره توزیع ارزشها داشته باشند احتمال خشونت بیشتر است. مضافاً بر این تصور توانایی های ارزشی نه تنها متأثر از ذخایر ارزشی بلکه تحت تأثیر تجربه گذشته یک گروه و شرایط اجتماعی آن در تعیین میزان باور اعضای آن گروه در مورد امکان حفظ یا بهبود شرایط خود قرار دارد.

فصل ششم

به تأثیرات جامعه پذیری سنت و مشروعیت در بروز خشونت می پردازد. گر معتقد خشونت و یا ، صلح، ریشه ای عمیق در فرهنگ بشری دارد. اگر در فرهنگ یا خرده فرهنگی خشونت امری پسندیده یا مناسب تلقی شود احتمال بروز خشونت داخلی در جامعه ای که چنین فرهنگی را از راه فرآیندهای جامعه پذیری منتقل می کنند بیشتر می شود.

سنتهای فرهنگی نیز در بروز و ظهور خشونت سیاسی تأثیرگذار است که شدت و گستره توجیهات خشونت سیاسی تحت تأثیر حجم تاریخی خشونت سیاسی در آن جمع قرار دارد..

به اعتقاد نویسندگان رژیم ها تا جایی مشروع اند که شهروندان شان آنان را مناسب و مستحق قلمداد کنند. به طوری کلی مردمی که رژیم خود را مشروع تلقی کنند خشونت سیاسی را مری موجه نمی دانند. عدم مشروعیت را می توان به عنوان میزان ناشایستگی یا مستحق مخالفت بودن رژیم ها از نگاه مردمشان می توان تعریف کرد.

فصل هفتم

نویسنده در فصل هفتم به بررسی توجیهات آموزه ای خشونت سیاسی می پردازد و تأثیر عناصری همچون ایدئولوژیها، سودمندیها و ارتباطات را بر خشونت مورد بررسی قرار می دهد. به اعتقاد گر ایدئولوژیها قادرند مردم را برای خشونت سیاسی بسیج کنند، باورهای جدید قادرند انتظارات را بالا ببرند و شدت بخشند و خشونت را به عنوان ابزاری برای برآوردن این انتظارات توجیه کنند اما استعداد پذیرش این باورها از سوی انسانها تابعی از شدت نارضایتی آنهاست. نفع طلبی و سودمندی نیز به عنوان یکی دیگر از عناصری است که خشونت را تحت تأثیر قرار می دهد. گر مدعی است که هر قدر خشونت سیاسی و تظاهرات اعتراض آمیز سودمندی خود را برای رهبران، شرکت کنندگان فرودست یا هر دو به اثبات برساند کنش جمعی بیشتر از حیث فواید آن مد نظر قرار می گیرد.

به نظر گر انسانها تا هنگامی دارای انگیزه های سودجویانه برای خشونت سیاسی اند که باور داشته باشند کنش خشونت آمیز موقعیت های ارزشی کلی آنها را بهبود می بخشد. بحث دیگر نویسنده رابطه نظام های ارتباطی با خشونت است که به زعم گر نظام های ارتباطی چندین تأثیر تسهیل کننده مستقیم بر انتشار اطلاعات و آموزه های مؤید پرخاشجوی دارند، نظام های ارتباطی عبارتند از: کانالها یا رسانه ها ، تراکم اطلاعاتی که از آنها صادر می شود و نسبت مردمی که به این رسانه ها دسترسی دارند. هر چه تعداد رسانه ها بیشتر باشد احتمال بیشتری وجود دارد که بتوان ابزاری برای بیان نمادهای پرخاشجویانه یافت.

فصل هشتم

نویسنده در این فصل به بحث تعادل قوه قهریه یا نیروی اجبار می پردازد و تأثیرات آن را بر بروز یا عدم بروز خشونت مورد بررسی قرار می دهد.

گر تأکید دارد که اگر مخالفان رژیم از قوه قهریه برابر یا بیشتر از رژیم برخوردار باشند امکان بروز خشونت بالاست و چنانچه رژیمی دارای کنترل فراگیر و پایدار قهرآمیزی بر شهروندان خود باشد انگیزه خشونت سیاسی ممکن است به سمت و سوی فعالیت غیر خشونت آمیز هدایت شود.

اگر مخالفان به نسبت رژیم بسیار ضعیف باشند ممکن است بیشترین احتمال برای توفیق خود را در ایجاد سازمان های مخفی بیابند و چنانچه رژیم به جای پاسخی مناسب به تقاضاهایی که از طریق کانال های متعارف یا اعتراض عمومی مطرح می شوند به سرکوب اقدام ورزد آنها به طور خاص ممکن است به عملیات مخفی توسل جویند. از سوی دیگر اگر مخالفان در مقایسه با رژیم دارای نسبت بالای از کنترل قهر آمیز باشند یا چنین تصویری داشته باشند ممکن است به توطئه متوسل شوند.

فصل نهم

از این فصل به تحلیل برخی از منابع حمایت نهادی و تأثیرات آن بر نتایج نارضایتی سیاسی می پردازد.

به اعتقاد گر مخالفان و رژیم ها تا جایی از حمایت نهادی برخوردارند که بتوانند سازمان هایی را هدایت کنند و از طریق آنها بدون توسل به مجازاتهای قهرآمیز ، اطاعت پایداری را از تقاضاها و دستورات خود بدست آورند.

اگر حمایت نهادی از رژیم در مقابل حمایت از مخالفان بالا باشد دوام و شدت خشونت سیاسی محدود خواهد بود و اگر میزان حمایت نهادی از مخالفان به میزان حمایت نهادی از رژیم نزدیک باشد. هر دو طرف ظرفیت استمرار طولانی مدت تعارض را پیدا خواهند کرد و اگر مخالفان نسبت

به رژیم از حمایت نهادی بیشتری برخوردار باشند با سهولتی نسبی خواهند توانست به پیروزی برسند یا امتیازات مطلوبی را به دست آورند.

فصل دهم

در فصل دهم ضمن جمع بندی مباحث مطروحه به تبیین علل و فرآیند خشونت سیاسی می پردازد.

گر سه شکل کلی از خشونت سیاسی :

۱- آشوب ۲- توطئه ۳- جنگ درون کشوری را بر می شمارد و معتقد است اگر محرومیت نسبی تنها در میان توده باشد به احتمال زیاد خشونت داخلی به شکل آشوب است و اگر نخبگان نیز از محرومیت رنج ببرند احتمال انقلاب و خشونت سازمان یافته بیشتر می شود و چنانچه فقط نخبگان دچار محرومیت باشند احتمال وقوع انواع توطئه بیشتر است.

گر سپس به تحلیل های علمی عوامل تعیین کننده اشکال خشونت به شرح زیر می پردازد:

(۱) شرایط پیشینه ساز احتمال آشوب

الف) تمرکز مخالفان در مناطق تحت کنترل رژیم

ب) حمایت نهادی پایین از مخالفان

ج) کنترل بالای رژیم بر نیروی اجبار

د) محرومیت نسبی توده ای با تأثیر اندک بر طبقات ارزشی

(۲) شرایط پیشینه ساز احتمال توطئه

الف) پایین بودن گستره و بالا بودن میزان حمایت نهادی از مخالفان

ب) بسیار بالا یا بسیار پایین بودن کنترل رژیم بر نیروی اجبار

ج) احتمال توطئه

د) محرومیت نسبی نخبگان مؤثر بر ارزشهای مشارکتی

و) پایین بودن وفاداری نیروهای رژیم

۳) شرایط پیشینه ساز احتمال جنگ درون - کشوری

الف) برابری کنترل نهادی مخالفان و رژیم

ب) تمرکز مخالفان در مناطق دور افتاده

ج) محرومیت نسبی نزولی و تعاملی توده ها و نخبگان تأثیر گذار بر بسیاری از بقات

ارزشی

د) حمایت خارجی از مخالفان

ه) برابری کنترل قهر آمیز مخالفان و رژیم

سپس نویسنده با ارائه راهبردهایی برای مقامات حکومتی - انقلابیون و ناراضیان به پایان می

رساند.

نقد کتاب

۱- گر معتقد است محرومیت نسبی عامل اصلی خشونت سیاسی در جوامع مختلف بوده است در حالیکه رویکرد تبیینی که محرومیت نسبی را دارای تأثیر مستقیم و یا آن را به صورت غیر مستقیم به واسطه عدالتی نظیر اعتقاد به مشروعیت یا عدم مشروعیت نظام در پتانسیل خشونت سیاسی مؤثر می داند ، فاقد پشتوانه کافی بوده و متغیرهای اصلی مورد بررسی خود را به شکل عملی نشان نداده است.

۲- نظریه گر اساساً روان شناختی و فردگرایانه است و رفتار و گرایش های گروهی را نتیجه مجموعه رفتارها و گرایش های فردی می داند و سطح محرومیت جمع را سطح متوسط محرومیت گروه تلقی می کند. این مفهوم پردازی ، افراد را واحدهای رفتاری مستقل و مجزا تلقی می کند و

در نتیجه به نقش کنش متقابل اجتماعی در تشدید یا کاهش احساس سرخوردگی توجهی ندارد، لذا رفتار گروهی جمعی را نمی توان از مفروضه های رفتاری فردی استنتاج کرد و باید تأثیرات ناشی از روابط افراد در گروه یعنی آثار ساختار گروهی را نیز مد نظر قرار دهد. در حقیقت معلوم نیست که چگونه سرخوردگی افراد به شکل هماهنگ به تهاجم جمعی نسبت به صاحبان قدرت معطوف می شود (مشیرزاده).

۳- همان طوری که کوهن در کتاب تئوری های انقلاب آورده طرح این مطلب که مجموعه واحدی از عوامل موجب همه انواع کشمکش های مدنی می شوند فرضیه قابل تردیدی است. تا هنگامی که بیش از این چیزی نمی دانیم این مسئله یک مسئله تجربی باقی خواهد ماند و به علاوه بسیاری از شاخص های مربوط به مفاهیمی نظیر محرومیت کوتاه مدت و محرومیت مستمر و مشروعیت شدیداً قابل تردید است.

۴- نظریه محرومیت نسبی که گر برای تبیین خشونت داخل مطرح می کند مبتنی بر این فرض است که هر چه ناکامی شدت بیشتر یابد احتمال و شدت خشونت افزایش می یابد. به عبارتی هر چه هر مردم خود را ناکام تر احساس کنند واکنش آنها محتملاً خشونت آمیز خواهد بود. ولی این تئوری نتوانسته نقطه گسست را مشخص سازد. مضافاً براین نتوانسته معلوم کند چرا این نقطه گسست از جامعه ای با جامعه دیگر تفاوت می کند.

۵- گر سه نوع الگوی محرومیت نسبی را مطرح می کند یکی محرومیت ناشی از افول یا نزولی به معنای ثابت مانده نسبی انتظارات ارزشی و زوال توانایی های ارزشی، دوم محرومیت ناشی از بلند پروازی به معنای ایستایی نسبی توانایی ها و افزایش شدید انتظارات و سوم محرومیت صعودی که ناشی از افزایش اساسی و همزمان در انتظارات و کاهش در توانایی ها است.

بنابراین اگر محرومیت در سه حالت (بهبودی، افول و وقتی اوضاع ثابت باشد) رخ دهد دیگر نوسان اقتصادی نمی تواند تأثیری در اعتراض و خشونت سیاسی داشته باشد. زیرا در هر نقطه ای از

چرخه اقتصادی امکان وقوع جنبش خشونت آمیز محتمل است (فاس و لارکین به نقل از مشیر زاده).

۶- گر در توضیح انقلاب به عنوان نوع خاصی از خشونت به جز ناکامی نسبی دو عامل دیگر را می افزاید که یکی مسئله مشروعیت سیاسی و دیگری تعادل قوای نظامی میان شورشگران و حکومت است. به این ترتیب گر از حد دیدگاه فرد گرایانه و روان شناختی خارج می شود و عناصری از تئوری رئالیستی انقلاب را در تئوری خود می آورد (بشیر-ص ۶۳).